

قرآن و فرهنگ زمانه

<?xml encoding="UTF-8">

مقدمه

قرآن کریم آخرین پیام آسمانی است که بر بشریت نازل گشته و در محیطی بر انسان ها فرود آمده که آن ها سرگشته و حیران در وادی جهل و تعصب و فرهنگشان آمیخته ای از عناصر صحیح و غیر صحیح بوده است؛ چرا که از طرفی، اعراب جزیره العرب وارثان حضرت ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام و دین حنیف بودند و بنابراین، عناصر فرهنگی الهی و مفیدی مثل حج داشتند. اما از طرف دیگر، در طول اعصار متمادی و با دوری از انبیای الهی علیهم السلام به تدریج، خرافات و عناصر باطل در فرهنگ آنان رسوخ کرده بود.

در این نوشتار، رابطه قرآن با فرهنگ آن زمان عرب مورد بررسی قرار می گیرد و در این راستا، به دو دیدگاه مهم در مورد این مطلب اشاره می شود :

اول، تاثیرپذیری کامل قرآن کریم از فرهنگ عصر نزول؛
دوم، قبول عناصر مثبت فرهنگ و طرد عناصر منفی آن.

دیدگاه اول : تاثیرپذیری کامل قرآن کریم از فرهنگ عصر نزول

از سخنان برخی نویسندگان و خاورشناسان (مستشرقان) این گونه بر می آید که قرآن کاملاً تسلیم فرهنگ عصر نزول - یعنی، صدر اسلام - بوده و به عبارت دیگر، قرآن فرهنگ زمان خویش را - که همان فرهنگ جاهلی عرب و آمیخته با خرافات ضد علمی بوده - پذیرا شده و خدا آن ها را در متن قرآن وارد کرده است. این تا حدودی شبیه نظریه ای است که در زمینه تاثیر فرهنگ زمانه در نویسندگان تورات و انجیل گفته شده است. (1) البته در مورد قرآن، برخی از نویسندگان این دیدگاه را کاملاً پذیرفته (2) و برخی دیگر با ذکر مثال هایی، تاثیرپذیری را به طور گسترده طرح کرده و با احتیاط از آن سخن گفته اند. (3)

مثال ها و نمونه ها

- 1- فرهنگ بازرگانی حاکم بر عربستان قرن هفتم میلادی : این فرهنگ در قرآن کریم نیز بازتاب یافته و الفاظ و مفاهیم کلیدی آن نظیر ربح، ضرر، تجارت، بیع، شرا، اشترا، کنز، وزن، ترازو و... از قرآن کریم سر بر آورده است. (4)
- 2- آرزواندیشی پیامبر صلی الله علیه وآله و مردم : برخی (از مستشرقان) که به مکتب روان شناسی فروید نیز اعتقاد دارند، تصویر بهشت و نعمت های آن از آب روان، درختان سبز و خرم و سایه های آن ها و بوستان های پر از میوه هایی هم چون خرما، انگور و انار را حاکی از «آرزو اندیشی» (wishful thinking) مردم آن روزگار و - العیاذ بالله - شخص رسول - الله صلی الله علیه وآله می دانند. (5)
- 3- شان نزول ها : پدیده ای که حاکی از راه یافتن بخشی از زندگی و فرهنگ مردم معاصر با نزول قرآن در قرآن کریم است مساله اسباب نزول یا شان نزول است که مثال های متعددی دارد. قریب دویست آیه در قرآن کریم

شان نزول دارد. این پدیده ها و رویدادها و یا حتی سؤال ها و جنگ ها و توطئه دشمنان و حتی نذر حضرت علی علیه السلام و حضرت فاطمه علیهاالسلام در سوره دهر، همگی موجب گردیده تا به تناسب آن ها، آیه یا آیاتی از قرآن نازل شود. (6)

4- احکام امضایی اسلام : احکامی که در گذشته و جاهلیت به صورت دیگری سابقه داشته و شارع اسلام آن را با تغییر و تحولی در قرآن کریم آورده است؛ مانند : حج که آیینی ابراهیمی است و در اسلام، با اضافات و کاستی هایی امضا (تصویب) شده است. همچنین است ایلا، ظهار و لعان. (7)

5- قالب های زبانی - ادبی و شیوه های بیانی : برخی از آداب و عادات زبانی زمان نزول قرآن در قرآن کریم دیده می شود؛ مانند : سجع (که همان فاصله در قرآن است) و استفاده از ابزارهای تاکید مثل سوگندها یا نمونه هایی از نفرین یا چیزهایی که به دلیل ضیق دامنه زبان، به ناچار، باید آن را شبیه به دشنام دانست؛ مانند :
- «قتل الانسان ما اکفره» (عبس : 17)؛ مرده باد انسان که چه قدر کفر می ورزد.

- «تبت یدابی لهب وتب» (لهب : 1) : «بریده باد دستان ابولهب».

- «عتل بعد ذلک زنیم» (قلم : 13)؛ متکبرندو خشن باآن که حرام زاده و بی اصل نسب اند. (8)

6- از تشبیهات معهود مردم و لسان قوم استفاده کردن : گاهی قرآن از عادات و رسم زبانی معهود استفاده کرده و به اصطلاح، بر طبق زبان قوم (لسان قوم - ابراهیم : 4) سخن گفته است؛ مانند :

«طلعهاکانه رؤوس الشیاطین» (صافات : 65)؛ (درخت زقوم) میوه اش گویی سرهای شیاطین است. (9)

قرآن همان تعبیرات جاری عرب را به کار برده که اعراب از باب تغلیب، خطابشان با مذکر بوده و از این رو، غالب آیات الاحکام خطاب به مردان است و منظور آن نبوده که زن ها شامل احکام نبوده اند. (10)

7- استفاده از واژگان قرضی (وام واژه ها) در زبان عربی صدر اسلام : در قرآن بیش از دویست واژه غیر عربی (واژه های دخیل) (11) و از جمله، نزدیک به پنجاه واژه فارسی دیده می شود. (12)

برای مثال، لغت هندی «زنجبیل» از طریق فارسی و لغت یونانی یا لاتین «بلد» و «قلم» از طریق سریانی وارد عربی شده و سپس در قرآن آمده است. (13)

8- نظریه های علمی زمانه : اگر در قرآن کریم، هیئت بطلمیوسی یا طب جالینوسی منعکس باشد، نباید انکار کرد و اگر پیشرفت علم، هیئت بطلمیوسی و طب جالینوسی را ابطال نمود، نباید نتیجه گرفت که احکامی از قرآن را ابطال کرده است؛ زیرا قرآن فرهنگ زمانه را باز یافته است، نه لزوما و در همه موارد، حقایق ازلی و ابدی را. (14) و در جای دیگر، مساله هفت آسمان را از همین باب می دانند. (15)

در ماجرای محاجه حضرت ابرهیم علیه السلام با نمرود نیز او خطاب به نمرود می فرماید : «پروردگار من خورشید را از مشرق بیرون می آورد. اگر تو راست می گویی از مغرب بیرون آر.» (بقره : 258) در این بیان، حرکت خورشید و سکون زمین مفروض گرفته شده است. (16)

9- جن : در قرآن کریم سخن از وجود جن نیز به میان آمده و سوره ای به نام جن و در شرح ایمان آوردن بعضی از آن ها و استماع مجذوبانه آنان از آیات قرآنی هست، حال آن که بعید است علم یا عالم امروزی قایل به وجود جن باشد. (17) سوره جن هفتاد و دومین سوره قرآن است.

10- مجنون : با این که دیوانگی یک بیماری است، ولی قرآن آن را بر اساس فرهنگ زمان صدر اسلام به عنوان «کسی که در اثر لمس شیطان دیوانه شده» بیان می کند : «الذین یاکلون الربا لایقومون الا کمایقوم الذی یتخبطه الشیطان من المس» (بقره : 275)؛ کسانی که ربا می خورند، (در قیامت، از قبرها) برنخیزند، جز مانند آن که به

واسطه لمس شیطان دیوانه شده است.

11- تعبیر حورالعین (سیاه چشم) : در قرآن این تعبیر به کار رفته است؛ چون جمال زن در جامعه عربی در

چشمان درشت و سیاه بود. اما اگر این آیه در اروپا نازل می شد، می فرمود : زنان چشم زاغ و مو بور.

12- چشم زخم : قرآن دست کم، دو بار - یک بار به تلویح (یوسف : 8-67) و یک بار به تصریح تمام - از چشم زخم سخن گفته است :

«و ان یکاد الذین کفروا لیزلقونک بابصارهم لما سمعوا الذکر و یقولون انه لمجنون» (قلم : 51)؛ و بسیار نزدیک بود که کافران چون قرآن را شنیدند، تو را با دیدگانشان آسیب برسانند و می گویند که او دیوانه است. مفسرانی مثل میبدی، ابوالفتوح رازی و قرطبی می نویسند که این آیه به چشم زخم اشاره دارد و در میان قبایل عرب (به ویژه قبیله بنی اسد) رایج بوده است.

در دائرة المعارف دین آمده است که «اعتقاد به تاثیر شوم چشم بد، جهانی است.» (18)

اگر از نظر علم، امروز یا فردای جهان، به طور قطعی اثبات شود که چشم زخم صرفاتلقین و توهّم است، درآن صورت ممکن است بعضی معاندان و مدعیان بگویند : ملاحظه کنید، این هم یک مورد دیگر از موارد اختلاف و مخالفت قرآن با علم. (19)

13- توصیف بهشت : قرآن در آیات بسیاری، بهشت را با درختان و جوی آب و مانند آن توصیف می کند و این برای

اعراب جزیره العرب که غالباً در بیابان های خشک بودند، جذابیت داشته است و بنابراین، مخاطب و مکان در تعبیرات در نظر گرفته شده، در حالی که همین تعبیرات در شمال ایران و اروپا جاذبه چندانی ندارد.

14- سحر : در قرآن مجید، بارها به سحر اشاره شده است؛ یک بار، به اجمال (بقره : 102) و بار دیگر، به صورت صریح :

«قل اعوذ برب الفلق من شر ما خلق... و من شر النفاثات فی العقد» (فلق : 1-4) بگو به پروردگار فروزنده صبح روشن پناه می برم از شر آن چه آفرید... و از شر زنان افسونگر دمنده در گره ها.

حال اگر علم امروز یا فردا به نحوی قطعی، تجربی و منطقی، واهی بودن سحر را به اثبات برساند، در آن صورت، مدعیان خواهند گفت : این هم یک مورد دیگر از مخالفت قرآن با علم. (20)

پس بهتر است در مواردی مثل : جن، چشم زخم و سحر بگوییم که خداوند مثل پدیدارگرایان امروز، درباره واقع و حقیقت زیان تاریکی شب یا رشک رشک بران یا چشم زخم چشم زنان و یا واقعیت ابدی هیئت بطلمیوسی و طب

جالینوسی خاموش است، ولی چون دست کم، برای آن ها موجودیت فرهنگی (حضور در فرهنگ زمانه) قایل است، بر وفق آن رفتار می کند یا واکنش نشان می دهد. بنابراین وضع و موضعش نقض و ابطال بر نمی دارد.

(21)

15- روح : یکی از نویسندگان این گونه نگاشته است : «روح در زبان تازی، مناسب با جغرافیای خشک و تفتیده

جزیره العرب، از ماده «ریح» (باد، نسیم) و نمادی مناسب برای دمیده شدن گوهری برتر از زندگی در موجودی از این جهان خاکی است...»

سپس با ذکر آیه «و نفخت فیه من روحی» (حجر : 29) می نویسد : «بدین ترتیب، شاید نتیجه گرفته شود که روح واقعا موجودی جدا و متمایز از بدن انسان نیست، بلکه فقط به عنوان تشبیه و تمثیل و به صورت کنایی آورده شده است.» (22)

16- کنار گذاشتن احکام قرآن نتیجه نهایی این دیدگاه : برخی از طرف داران این دیدگاه این گونه نتیجه گیری

کرده اند : «ممکن است احکام امضایی قرآن که تاییدی بر عملکرد آن روز عرب بود، با تحول اوضاع و مقتضیات و تغییر شرایط زمان و مکان و...، حتی در چشم معتقدان به قرآن، که صمیمانه برای آن احترام و اصالت قایلند، موضوعیت عملی خود را در آن قالب خاص از دست بدهد؛ مانند : تازیانه زدن و سنگ سار کردن بزه کاران، قوامیت مرد بر زن، تعدد زوجات، ستر و حجاب به شکل خاص آن و حرمت بهره وام، بلکه بر عکس، اگر به فرض، قرآن امروز نازل می شد، می توان چنین تصور کرد که آداب و رسوم و قواعد مفید و مؤثر امروزی را امضا و تایید می کرد...» (23)

و سپس با توصیه به این که پیروان قرآن نخواهند ظاهر و قالب احکام قرآنی را با تکلف بر دنیای کنونی تحمیل کنند، می نویسد : «پس شایسته است پیروان قرآن نیز با مینوی خرد، برای حل مشکلات زندگی خود بکوشند و از سطوح و قشور و پوستریهای کتاب و شریعت بگذرند و به مغز و لباب دین و هدایت الهی نایل آیند.» (24)

ایشان در جای دیگری، با تاکید بر این مطلب که کتب آسمانی با هدف بیان مطالب علمی، مثل فیزیک و شیمی نیامده است، می نویسد : «معقول نیست از کتب مقدس دینی، چه قرآن و چه غیر آن انتظار داشته باشیم که در صدد تشریح و حتی اشاره به چگونگی آسمان و جهان داشته باشد» (25) و در این راستا، تا آن جا پیش برود که حتی مطالب علمی قرآن را این گونه تشریح کند : «دیگر برای مردم این روزگار با این معلومات عمومی جدید، بافت عبارت های قرآنی در حضور عالم و آدم شفاف نیست و نامتناسب با عرف علمی زمانه است و کم و بیش غریب می نماید.» (26)

دلایل این دیدگاه

برخی از کسانی که این دیدگاه را مطرح کرده اند به خود زحمت نداده اند که دلیلی اقامه کنند و فقط آیات قرآن را ذکر کرده و همه را بر طبق فرهنگ غلط عرب جاهلی دانسته اند. اما برخی دلایلی نیز آورده اند :

اول. آیه شریفه : «لقد انزلنا الیکم کتابا فیه ذکرکم افلا تعقلون» (انبیاء : 10)؛ به سوی شما کتابی فرو فرستاده ایم که در آن یاد و سخن شماست. آیا تعقل نمی کنید؟ این آیه را دارای کمال ارتباط با این بحث می دانند و بدان استدلال می کنند. (27)

دوم. آیه شریفه «و ما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه لیبین لهم» (ابراهیم : 4)؛ هیچ فرستاده ای را جز به زبان قومش نفرستادیم تا (پیام ما را) برای ایشان بیان کند. یکی از استدلال کنندگان می نویسد : معنای دیگر به زبان قوم بودن، در قالب فرهنگ قوم بودن است. این مبتنی بر این معناست که زبان هر قوم، آینه و تجلی فرهنگ و معتقدات، نظریه ها و جهان بینی آن قوم است. (28)

سوم. برخی ادعا می کنند که پیامبران علیهم السلام به اندازه عقول مردم با آنان سخن گفته اند. (29)

نقد و بررسی این دیدگاه را در سه بخش به انجام می رسانیم :

الف - بررسی دلایل :

اول. کلمه «ذکرکم» در آیه شریفه، از لحاظ لغوی به معنای «یادآوری و حفظ چیزی» در مقابل غفلت است، هرچند که به معنای «شرف» نیز آمده است. (30)

اما از نظر اصطلاحی، مفسران این معانی را برای آن ذکر کرده اند :

1- مرحوم طبرسی در مجمع البیان آن را به معنای «شرف» گرفته است (فیه شرفکم ان تمسکتم به). (31)

2- مرحوم علامه طباطبائی رحمه الله آن را به معنای «چیزی که ویژه آنان و لایق به حال آن هاست - یعنی،

آخرین درجه معارف حقیقی و عالی که در حوصله انسان است» دانسته است. (32)

3- برخی از مفسران آن را به معنای پند و اندرز برای جمیع امت می دانند که موجب بیداری آنان (33) و یا مایه تذکر و بیداری آنان و یا مایه تذکر و بیداری اندیشه های آن هاست. (34)

در همه موارد، قرآن به عنوان مایه شرافت یا بیان کننده معارف عالی و یا موجب بیداری اندیشه ها معرفی می شود.

4- برخی از مفسران نیز قرآن را یادآوری کننده آن چه مورد نیاز انسان در امور دین و دنیا است، خوانده اند. (35)

در این جا، کلمه «ذکرکم» نه در لغت و نه در اصطلاح مفسران به معنای فرهنگ عمومی جامعه عرب نیست تا بگوییم دلیل بر این است که قرآن مشتمل بر آن فرهنگ باشد.

دوم. کلمه «لسان» در لغت، به معنای عضو مخصوصی است که در دهان آمده و وسیله سخن گفتن است. هم چنین این کلمه به معنای «لغت» نیز آمده است. (36)

اما در اصطلاح مفسران، این کلمه به معنای «لغت» یعنی زبان نخستین قومی که مخاطب هر پیامبر است، می باشد؛ یعنی، پیامبران علیهم السلام به زبان مردم خود سخن می گفتند تا احتیاج به مترجم نداشته باشند و مردم بتوانند سخنان آنان را درک کنند و پیامبران نیز بتوانند مطالب خویش را بی واسطه برای آنان بیان نمایند. (لبیین لهم) (37)

بنابراین، مرحوم طبرسی رحمه الله می نویسد: «ای لم یرسل فیما مضی من الازمان رسولا الا بلغة قومه حتی اذا بین لهم فهموا عنه و لا یحتاجون الی من یترجمه عنه.» (38)

علامه طباطبائی رحمه الله می نویسد: «اللسان هو اللغة» و سپس توضیح می دهد که مراد از قوم همان کسانی هستند که هر پیامبر در میان آن ها زندگی می کند، نه قومی که نسبت آن پیامبر به آن ها می رسد. بر این اساس، در مورد حضرت لوط علیه السلام نیز که از کلدیه بود (و زبان آنان سریانی بود) و سپس به مؤتفکات مهاجرت کرد (که زبان آنان عبری بود) کلمه «قوم لوط» به کار رفته، در حالی که مردم مؤتفکات مخاطبان او بودند، ولی حضرت لوط علیه السلام از نسل آنان نبود. (39)

تفسیرهای روایی نیز این مطلب را تایید می کند و روایات ائمه اطهار علیهم السلام در پی آن بر آمده اند که ثابت کنند با توجه به این که زبان هر پیامبر از سنخ لغت مخاطبان است، این مطلب موجب انحصار رسالت آن پیامبر در آن قوم نمی شود و به این دلیل، رسالت پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله برای همه مردم (کافة للناس) است. (40)

با توجه به معنای لغوی و اصطلاحی «لسان قوم»، که هیچ کدام از آن ها به معنای فرهنگ مردم (فرهنگ اعراب صدر اسلام) نیست، متوجه می شویم که استدلال به این آیه در مورد تاثیر فرهنگ زمان صدر اسلام در قرآن کریم بی مورد است.

شاید این نکته استدلال کنندگان را به خطا برده است که کلمه «زبان مردم» در فارسی دو کاربرد و استعمال دارد: گاهی به معنای «لغت مردم» (یعنی، زبان دستوری) و گاهی به معنای «فرهنگ مردم» می آید.

اما کلمه «لسان قوم» در عربی یک کاربرد بیش تر ندارد و آن «لغة قوم» است. ولی این افراد گمان کرده اند که همان دو کاربرد که در فارسی هست، در عربی نیز می باشد و سپس آیه را این گونه به معنای فرهنگ قوم معنا کرده اند، در حالی که فرهنگ در عربی معادل «الثقافة» است. لازم به ذکر است که اگر «لسان قوم» را به معنای تمام معتقدات، حتی اعتقادات باطل، بگیریم دیگر همه چیز مورد پذیرش پیامبر صلی الله علیه وآله و قرآن بوده،

پس درگیری های افراد جاهل با پیامبران علیهم السلام بی معنا می شود. علاوه بر آن، خواهیم گفت که قرآن برخی از خرافات عرب را که جزئی از فرهنگ آنان بوده، نفی کرده است.

سوم. پیامبران الهی علیهم السلام به اندازه عقل مردمانی که مخاطب آن ها بودند با آنان سخن می گفتند. «کلم الناس علی قدر عقولهم.» ولی این بدان معنا نیست که پیامبران علیهم السلام بر خلاف عقل و علم، با مردم سخن می گفتند و هر مطلب خلاف واقعی را تایید می کردند و این باید در قرآن نیز بیاید.

به اندازه ظرفیت علمی و عقلانی مخاطب سخن گفتن، لازمه کار تبلیغ صحیح و مؤثر است و هر گوینده عاقل و حکیمی این مطلب را رعایت می کند و سطح مطالب عالی را با ذکر مثال هایی پایین می آورد تا شنونده متوجه شود. قرآن نیز از این روش بارها استفاده کرده و مثال های متعددی آورده است.

اما این که بگوییم قرآن مطالب خرافی عرب جاهلی را تایید کرده و مطالب خلاف عقل و علم در آن آمده، مطلب دیگری است که با دلیل مزبور (حدیث) ثابت نمی شود.

ب - بررسی واژه «فرهنگ» : از آن جا که محور اساسی بحث تاثیر فرهنگ زمانه بر قرآن کریم می باشد، ضروری است این واژه مورد بررسی قرار گیرد.

«فرهنگ» در لغت به این معانی به کار رفته است :

کشیدن؛ تعلیم و تربیت؛ علم و دانش و ادب؛ کتاب لغت؛ مجموعه آداب و رسوم؛ مجموعه علوم و معارف و هنرهای یک قوم. (41)

دهخدا در لغت نامه می نویسد : «فرهنگ مرکب از "فر" که پیشاوند است و "هنگ" از ریشه تنگ (thang) اوستایی به و ادوره (Edure) در لاتین که به معنای کشیدن و نیز به معنای تعلیم و تربیت است (حاشیه برهان، به تصحیح دکتر معین)؛ به معنای فرهنگ است که علم و دانش و ادب باشد (برهان)... آموزش و پرورش، تعلیم و تربیت، امور مربوط به مدارس و آموزشگاه ها، کتاب لغات فارسی را نیز گویند. (برهان)

درباره «فرهنگ» از نظر اصطلاحی، تعریف های متعددی ارائه شده که به برخی از آن ها اشاره می شود :

1- «فرهنگ مجموعه برداشت ها، موضع گیری های فکری، هنر، ادبیات، فلسفه، آداب، سنن و رسوم و روابط حاکم اجتماعی است.» (شهید باهنر رحمه الله) (42)

2- بی شک، بالاترین و والاترین عنصری که در موجودیت هر جامعه دخالت اساسی دارد، فرهنگ آن جامعه است. اساسا فرهنگ هر جامعه هویت و موجودیت آن جامعه را تشکیل می دهد.» (امام خمینی رحمه الله) (43)

3- «فرهنگ یعنی : مجموعه تعلیم و تربیت و عقل و خرد و دانش و حکمت و هنر و معرفت یک انسان یا یک جامعه که در رفتار و نحوه زندگی و شکل حیات او تجلی نموده و در عمق جان او نفوذ کرده و همه اعمال و کردار او را متأثر از خود می سازد. و در واقع، فرهنگ مجموعه بینش ها و گرایش ها و ارزش های یک ملت است.» (44)

اکنون که معنای لغوی و اصطلاحی فرهنگ تا حدود زیادی روشن شد، لازم است بگوییم : اگر مراد از فرهنگ زمانه عرب عناصری مثل ادبیات باشد این عناصر فرهنگی به ناچار، در هر کتاب یا سخنرانی - که برای ملت (کسانی که آن فرهنگ متعلق به آنان است) ارائه شود - نفوذ می کند و به کارگیری آن برای تفهیم مطالب لازم است. قرآن نیز از این مساله مستثنا نیست. از این رو، خود قرآن هم از واژگان و ضرب المثل های عرب استفاده کرده است. اما اگر مراد از فرهنگ زمانه عرب موضع گیری های فکری و هنری و آداب و سنن و رسوم اجتماعی است، این شامل خرافات و مطالب باطل و شرک آلود نیز می گردد. در این صورت، باید گفت که قرآن کریم متأثر از این

فرهنگ نشده است؛ چرا که باطل در قرآن راه ندارد : «لایاتیہ الباطل من بین یدیه و لامن خلفه» (فصلت : 42)؛ حتی در موارد متعددی، با این عناصر فرهنگی مقابله کرده است؛ مثل مذمت زنده به گور کردن دختران (تکویر : 8) و یا عقیده به بت پرستی و شرک.

ج - بررسی نمونه ها و مثال ها :

1- در مورد استفاده قرآن از «فرهنگ بازگانی» عرب، باید بگوییم که مراد نویسندگان یا آن است که قرآن از لغات رایج عرب در داد و ستد استفاده کرده که ظاهر عبارت ایشان گویای همین مطلب است و یا مراد او این است که قرآن از محتوای آن الفاظ و مفاهیم نیز تبعیت کرده است.

در صورت اول، هیچ اشکالی بر قرآن وارد نیست؛ زیرا هر کتاب آسمانی یا غیر آسمانی در هنگام تدوین و یا وحی به ناچار، باید از واژگان متعارف مخاطبان خود استفاد کند، وگرنه منظور گوینده فهم نخواهد شد.

در صورت دوم، باید گفت که مطلب مورد ادعا در مورد قرآن صحیح نیست؛ چون قرآن کریم هرچند از این الفاظ و مفاهیم استفاده کرده، ولی محتوا و شرایط و احکام خاص خویش را از طرف خدا بیان نموده؛ یعنی، تابع محض مفاهیم فرهنگ بازگانی عرب نشده است. به عنوان مثال، ربا را حرام کرده و معامله (بیع) را حلال نموده است. حتی برخی شرایط آن نیز در سنت پیامبر و اهل بیت علیهم السلام بیان شده است. این در حالی است که ربا در بین مردم عرب جاهلی وجود داشته، ولی قرآن آن را نفی نموده و از محتوای فرهنگ عرب تبعیت نکرده است.

2- درباره آرزواندیشی، می توان به دو مطلب اشاره کرد :

نخست این که صرف انطباق آرزوهای یک ملت با آنچه خداوند در بهشت برای آنان مهیا می کند، دلیل بر آن نیست که قرآن این آرزو را از مردم وام گرفته، بلکه این می تواند شاهی بر این مطلب باشد که قرآن طبق فطرت مردم سخن گفته است.

دوم آن که اگر پیامبر صلی الله علیه وآله آرزوی این چیزها (باغ، آب روان، میوه و ...) را داشت می توانست به آرزوی خود برسد؛ چرا که قرآن مشرکان بارها به ایشان پیشنهاد کردند که دست از دعوت خود بردارد، در عوض، هرچه که خواست از ثروت و زنان زیبا به او بدهند. (45) اما پیامبر صلی الله علیه وآله نپذیرفت و به مبارزه خود برای حق و حق پرستی ادامه داد. بنابراین، چنین ادعایی بدون دلیل و بر خلاف واقعیات تاریخی است که بگوییم پیامبر صلی الله علیه وآله آرزوی این چیزها را داشته و چون به آرزوی خود نرسیده، آن ها را در قالب آیات قرآن بیان کرده است.

3- در زمینه شان نزول آیات قرآن، لازم است به چند نکته اشاره کنیم :

اول. برخلاف گمان نویسندگان، تعداد آیاتی که برایشان شان نزول ذکر شده بیش از هزار آیه و تعداد شان نزول ها بیش از هفتصد مورد است. (46)

دوم. قرآن کریم طی 23 سال دعوت پیامبر صلی الله علیه وآله به صورت تدریجی، برایشان نازل می شد و نزول آن مطابق خواست اراده الهی بود؛ گاهی در جنگ ها تکلیف مسلمانان را روشن می کرد، گاهی پاسخ پرسش هایی را ارائه می داد که برای آنان پیش می آمد، گاهی الگوهای برتر را برای آنان ترسیم می نمود و به طور کلی، قرآن کریم مردم صدر اسلام را به خوبی هدایت می کرد و جامعه نو پای مسلمانان را رو به رشد و بالندگی می برد. این مطلب به معنای تبعیت و یا تاثر قرآن از فرهنگ غلط جاهلی عرب نیست، بلکه گاهی در آیات و شان نزول ها، برخی عادات غلط عرب را نفی می کرد؛ مانند نفی عبادات عرب جاهلی (انفال : 35)، گاهی هم برخی صفات حمیده را می ستود؛ مانند : ماجرای نذر اهل بیت علیهم السلام (سوره دهر).

سوم. نزول آیات قرآن در ظرف های مکانی و زمانی خاص بوده و اسباب نزول قرآن چیزی غیر از این ظرف های مکانی و زمانی (واقعیه ها و سؤالات مردم و مانند آن) نبوده است. و این طبیعی است که کلامی از گوینده ای در ظرف زمانی و مکانی خاصی و یا به مناسبت خاصی صادر شود.

اما در مورد قرآن مطلب بالاتر از این است : شان نزول آیات قرآن در غالب موارد، موجب انحصار مطالب آیات در یک مورد و شخص خاص نمی شود، بلکه مفاهیم و مطالب آیات کلی است و آن واقعه که موجب نزول گشته یکی از مصادیق آیه است. (47)

4- در باب احکام امضایی (مثل حج)، باید گفت که قرآن عناصر مثبت فرهنگی را پذیرفته است؛ چرا که این عناصر در عصر نزول قرآن در بین اعراب موجود بوده و غالباً ریشه در ادیان توحیدی (مثل دین حضرت ابراهیم علیه السلام) داشته است.

5- در زمینه قالب های زبانی، تذکر چند نکته ضروری است :

اولاً، استفاده از شیوه های بیانی و قالب ها و ادوات تاکید هر قوم در هنگام سخن گفتن با آنان یا نوشتن کتاب برای آنان، کاری مطلوب و حتی لازم است.

ثانیاً، باید دقت کرد و بین دشنام و نفرین تفاوت گذارد؛ زیرا در قرآن کریم و روایات و دعاها ماثور، معمولاً لعن و نفرین وجود دارد. «نفرین» نوعی دعاست که علیه شخص به کار گرفته می شود، اما هیچ گاه در قرآن و دعاها و روایات ما چیزی به نام «فحش» و «دشنام» نیامده است، بلکه حتی فحش دهنده نکوهش شده است. ادب قرآن تا آن جاست که حتی اجازه نمی دهد مسلمان نسبت به بت ها دشنام دهند؛ می فرماید : «و لا تسبوا الذین یدعون من دون الله فیسبواالله عدوا بغیر علم.» (انعام : 108) ولی عجب آن است که یک نویسنده مسلمان چگونه از نفرین های قرآن به عنوان دشنام یاد می کند!

6- درباره استفاده از تشبیهات معهود و استفاده از لسان قوم، باید چند مطلب مورد بررسی قرار گیرد :

اول. همان گونه که بیان شد، استفاده از زبان قوم (لسان قوم) به معنای استفاده از واژگان لغت است.

دوم. استفاده از تشبیهات و ضرب المثل های هر ملت در کتاب و سخنی که برای آنان تنظیم می شود کاری صحیح و مطلوب است. گاهی یک ضرب المثل می تواند مطالب عمیقی را در خود جای دهد. اما این به معنای پذیرش لوازم کلامی و علمی آن ضرب المثل و تشبیه نیست؛ مثلاً، در مورد آیه «طلعها کانه رؤوس الشیاطین» (صافات : 65)، مفسران سه احتمال داده اند :

1. منظور مار بد چهره ای است که به نام «شیطان» خوانده می شود و میوه و شکوفه زقوم جهنم به آن تشبیه شده است. (یکی از موارد استعمال کلمه «شیطان»، «مار» است.)

2. منظور گیاهی است زشت منظر که به نام «شیاطین» خوانده می شود.

3. منظور چهره زشتی است که هر کس در ذهن خود از شیطان به عنوان یک موجود پلید تصویر می کند. (48)

بنابراین، چنین نیست که قرآن تحت تاثیر فرهنگ زمانه قرار گرفته باشد، بلکه از یک ضرب المثل معهود عرب استفاده کرده است و نمی خواهد بگوید که شیطان سر دارد و سر او چگونه است، بلکه می خواهد بد چهره بودن زقوم را تصویر کند.

سوم. استفاده از صیغه ها و ضمیرها و خطاب های مذکور در مواردی که مخاطب ها مشترک اند (زن و مردند) از قواعد ادبیات عرب است. در جایی که قرآن از صیغه های مذکر استفاده کرده و فاعل یا مخاطب مختلط است، این صیغه ها اختصاص به مردها ندارد و به اصطلاح، الغای خصوصیت می شود.

پس این مطلب ربطی به تسامح و تساهل ندارد که نویسنده (بند ششم) به قرآن نسبت داده است.

7- استفاده از واژگان دخیل در هر لغت برای نوشتن کتاب یا سخن گفتن با مردمی که به آن لغت سخن می گویند لازم است؛ زیرا در هر زبانی تعدادی واژه دخیل وجود دارد که گاهی معادل ندارد و یا در صورت معادل سازی، لغت اصلی گویاتر است؛ مثل واژه «کامپیوتر» که در فارسی جا باز کرده و حتی واژه «رایانه» نتوانسته جای آن را کاملاً بگیرد. استفاده از این لغات نه تنها مذموم نیست، بلکه گاهی برای القای مفاهیم، لازم است. قرآن نیز از این روش عقلایی استفاده کرده است.

اگر این مطلب به معنای تاثیرپذیری از فرهنگ باشد همه کتاب های دنیا و همه سخنرانان تحت تاثیر فرهنگ زمان خود هستند.

به عبارت دیگر، این مطلب همان سخن گفتن به لغت قوم (زبان قوم) است که در لغت هر قومی، واژگان دخیل وجود دارد.

8- در زمینه نظریه های علمی زمانه در قرآن، تذکر چند مطلب لازم است :

اولاً، قرآن کریم گاهی در راستای هدایت مردم، به مسائل نجومی و طبی و بهداشتی نیز اشاراتی کرده است و هر چه علوم تجربی بشر بیش تر پیشرفت می کند، اعجاز علمی قرآن روشن تر می شود. در این باره، مثال های زیادی از زوجیت (ذاریات : 49)، حرکت خورشید (یس : 38) و حرکت کوه ها و زمین (نمل : 88) وجود دارد. البته در این باره، باید توجه داشته باشیم و نظریه های علمی را بر قرآن تحمیل نکنیم و معیارهای تفسیر صحیح را رعایت نماییم. (49)

ثانیاً، در قرآن کریم مطالبی مخالف مسائل قطعی علمی وجود ندارد. (50) ممکن است برخی از مفسران به خطا رفته و برخی آیات قرآن را حمل بر هیئت بطلیموسی یا طب جالینوسی کرده باشند، ولی این بدان معنا نیست که نظر قرآن این بوده و بر طبق عقاید خرافی آن ها سخن گفته و خطای قوم را پذیرفته است، بلکه این خطای فهم برخی مفسران بوده است.

جالب این که هیئت بطلیموسی (متولد حدود 150 میلادی) بر افکار جهانیان در عصر بعثت پیامبر صلی الله علیه وآله (حدود 610 میلادی) سایه افکنده بود، اما قرآن با مطالب پذیرفته شده و مسلم آن هیئت در مورد حرکت کوه ها و زمین مخالفت کرد.

ثالثاً، کلمه «سموات» در جاهای متعددی از قرآن کریم به کار رفته است؛ از جمله : جو زمین، جایگاه ستارگان و سیارات، جهت بالا و مراتب عالی وجود و قرب الهی (آسمان معنوی) و.... منظور از کلمه «سبع» هم ممکن است عدد «هفت» یا بیان کثرت (تعداد زیادی آسمان) باشد. (51)

پس از طرفی، باید در مورد هر آیه که این تعبیر در آن به کار رفته توجه کنیم که کدام معنا و مصداق مراد است. نمی توان به طور کلی، گفت که همه جا یک مصداق مورد نظر بوده و قرآن عقیده مردم عرب جاهلی را در مورد هفت آسمان پذیرفته است و از طرف دیگر، هنوز وجود هفت آسمان از نظر علمی اثبات یا نفی نشده تا بگوییم که نظر قرآن مورد اثبات یا انکار علم مسلم قطعی قرار گرفته است.

رابعاً، حضرت ابراهیم علیه السلام در محاجه خود با نمrud، بر اساس عقاید خود آن مردم (نمrud و اطرافیانسان) سخن گفت. آنان بر اساس دید کاذب حسی خود فکر می کردند خورشید از طرف مشرق به طرف مغرب حرکت می کند. ازاین رو، حضرت ابراهیم علیه السلام می فرماید : اگر می توانید این حرکت را برعکس کنید (بقره : 258) و اصولاً در جدال احسن، اشکالی ندارد که انسان بر اساس مبانی طرف مقابل چیزی بگوید و نظر او را باطل کند.

به عبارت دیگر، در این جا قرآن کریم که این محاجه را از حضرت ابراهیم علیه السلام نقل می کند و نیز خود حضرت ابراهیم علیه السلام در صدد بیان و پذیرش لوازم کلامی و علمی این مثال و محاجه نیست، همان گونه که تمام دانشمندان و پزشکان وقتی از بیماران روانی (افراد مجنون) سخن می گویند کلمه «دیوانه» را به کار می برند، در حالی که «دیو» یک موجود خیالی است. از طرف دیگر، قرآن کریم در جایی، سخن از حرکت کوه ها و زمین (نمل : 88) می گوید.

پس معلوم می شود که سکون زمین مفروض قرآن نیست و این خلاف ادعای نویسندگان هشتم است.

9- درباره مساله جن، سحر، چشم زخم و روح به تذکر چند نکته اکتفا می کنیم :

یک. قرآن کریم در مورد فرهنگ مردم عرب به صورت گزینشی عمل کرده و هرچه را صحیح و مطابق واقع و حق بوده پذیرفته است. بر این اساس، در آیات متعدد، به جن، سحر، چشم زخم و روح تصریح یا اشاره کرده و این به معنای تبعیت از فرهنگ زمانه نیست، بلکه تایید مطالب صحیحی است که چه بسا از طریق انبیای سلف علیهم السلام وارد فرهنگ مردم شده و یا برخی از افراد با تجارب شخصی و دلایل عقلی بدان ها پی برده اند. دو. وجود جن، سحر، روح و چشم زخم امروزه با شواهد تجربی فراوانی که در علوم «فرا روان شناسی» وجود دارد مورد بررسی قرار می گیرد. به عنوان مثال، گاهی از طریق هیپنوتیزم و تخلیه روح، این واقعیت برای مردم به نمایش گذاشته می شود.

علاوه بر آن، دلایل عقلی محکمی برای اثبات روح وجود دارد (52) و در نظر گرفتن ریشه لغوی یک کلمه، موجب انکار یا ابطال معنای اصطلاحی آن نیست.

سه. جا داشت نویسندگان محترم این مطالب، دلیلی برای نفی روح، جن، سحر و چشم زخم ارائه می دادند. آیا به صرف این که «بعید است علم امروزی این مطالب را تایید کند» و یا به احتمال این که «ممکن است از نظر علم فردای جهان ثابت شود که چشم زخم یا جن توهم است» و یا این که «لغت "روح" از ماده "ریح" است»، می توان این گونه حقایق قرآنی را انکار کرد، در حالی که برخی از آن ها بارها در قرآن به صراحت آمده است؟! پذیرش علم قطعی خوب است و اصلاً یکی از قراین تفسیر آیات قرآن دلایل عقلی و علمی قطعی است، اما علم زدگی پسندیده نیست و بدتر از آن، این که کسی به صرف این مطلب که مبدا روزی مطالب قرآن از سوی علم رد می شود، از هم اکنون دست به تاویل و تفسیر به رای بزند و بدون این که هیچ دلیل عقلی، نقلی یا علمی قطعی بیاورد، بگوید : بهتر است که بگوییم منظور از جن و چشم زخم و سحر همان زیان تاریکی شب و رشک رشک بران و چشم زخم چشم زنان است!

طرح این مسائل مناسب شان علمی عالمان غیر مسلمان نیست، چه رسد به مسلمانانی که ایمان به غیب هم دارند.

10- درباره آیه شریفه «کالذی یتخبطه الشیطان من المس»، (بقره : 275) لازم است به چند نکته اشاره کنیم : اول آن که کلمه «شیطان» در فرهنگ اسلامی، به معنای هر متمرّد و طاغی است، اعم از جن و انس و جنبنندگان دیگر. بنابراین، گاهی به «ابلیس» گفته می شود و گاهی به موجودات مودّی دیگر. حتی گاهی بر «میکروب» هم اطلاق شده است. (53) پس ممکن است منظور از «مس شیطان» همان عوامل مادی مودّی باشد. ثانی آن که احتمال دارد در بیماری جنون عوامل مادی و غیر مادی (مثل شیطان) هر دو دخالت داشته باشد و دلیلی بر نفی آن عوامل نداریم. فقط ممکن است گفته شود که این عوامل غیر مادی هنوز توسط دانشمندان علوم تجربی کشف نشده است.

ثالث آن که ممکن است دیوانگی دارای انواعی باشد که در برخی از آن ها عوامل مادی و در برخی عوامل غیر مادی مؤثر است. پس نمی توان تاثیر عاملی مثل شیطان را در این پدیده ها نفی کرد.

رابع آن که قرآن در مورد مزبور، در صدد تعریف مجنون نیست، بلکه منظور آیه این است که افراد رباخوار را به کسی تشبیه کند که تحت تاثیر شیطان قرار گرفته اند و دلیلی برای نفی چنین چیزی نداریم. تنها می توان گفت : این یک مثال معروف در فرهنگ عرب است.

11- در وصف «حورالعین» و توصیف بهشت با درخت و جوی و...، باید به دو نکته اشاره کرد : یکی این که قرآن در این موارد، به مقتضای طبع انسان سخن گفته است؛ یعنی، انسان خواه از شمال ایران یا اروپا یا جزیره العرب و یا هر جای دیگر باشد، سرسبزی درخت و باغ و همسر زیبا را دوست دارد. این علاقه ممکن است که در بین افراد مناطق گوناگون شدت و ضعف داشته باشد، ولی در همه هست. دیگر آن که تعبیر «حورالعین» به معنی «شدت سفیدی چشم و زیبایی» آن است و به معنای «سیاه چشم» نیست. (54)

12- درباره کنار گذاشتن احکام عملی قرآن کریم (که در بند 16 مطرح شده)، باید توجه کنیم که : وجود احکام امضایی در قرآن کریم مورد انکار نیست، همان گونه که احکام تاسیسی هم وجود دارد. اما این به معنای پذیرش عقاید خرافی مردم عرب نبوده، بلکه همان گونه که قبلا بیان شد، انتخاب و اختیار عناصر صحیح فرهنگی است که غالبا از انبیای سلف علیهم السلام به ارث رسیده است.

همچنین تاثیر شرایط زمان و مکان در موضوعات و مصادیق احکام، که از سوی حضرت امام خمینی رحمه الله مطرح شده مطلبی صحیح است. کنگره ای نیز در این باره بر پا گردید و کتاب ها و مقالات زیادی نوشته شد. (55) اما این بدان معنا نیست که هر کس بدون دلیل متقن، در مورد احکام قرآن ادعا کند که موضوعیت عملی خود را از دست داده اند، بلکه تشخیص این موضوع با متخصصان فن - یعنی، فقهای عظام - است و احتیاج به دلایل محکم و متقن دارد. عجب آن که در عصر ما، که همه چیز بر اساس تخصص است، هر کس به خود اجازه می دهد که در مسائل قرآن و اسلام اظهار نظر کند و نتایج جالبی! هم به بار آورد.

برای مثال، نویسنده (بند 16) «سنگسار کردن بزهکاران» را در ردیف احکام امضایی قرآن آورده، در حالی که این مطلب در قرآن وجود ندارد. (56) گذشته از این، عجیب آن است که نویسنده (در بند 16) در ابتدا صورت مساله را با جمله محتاطانه «ممکن است» و «می توان چنین تصور کرد» شروع می کند، ولی در پایان مقاله، از همین احتمالات و تصورات به یک نتیجه قطعی می رسد و همگان را دعوت به «مینوی خرد» می کند تا از «سطوح و قشور و پوستره های کتاب و شریعت بگذرند و به مغز و لباب دین و هدایت الهی نایل آیند.» ولی توضیح نمی دهد که منظور ایشان از «سطوح و قشور و پوستره های کتاب و شریعت» چیست. آیا همان احکام ظاهری (مثل حجاب، رجم، ربا و...) را می گوید؟ ظاهرا کلام او در باب همین مسائل است.

علاوه بر آن، نمی گوید مرادش از «هدایت و لباب دین» چیست. آیا هدایت الهی از طریق همین قرآن نیست و آیا قوانین جزایی و اجتماعی و خانواده، که در قرآن در طی بیش از پانصد مورد (آیات الاحکام) بیان شده، جزئی از هدایت الهی نمی باشد؟!

به نظر می رسد برخی به صورت زیرکانه، سعی می نمایند قرآن را از صحنه اجتماع کنار بزنند و در گوشه های مساجد زندانی کنند.

قرآن که احکام عملی آن موضوعیت خود را از دست بدهد و در صحنه سیاست، اقتصاد، اجتماع و حتی قوانین

خانواده حضور نداشته باشد همان است که پیامبر صلی الله علیه وآله در قیامت از تنهایی اش شکایت می کنند : «یا رب ان قومی اتخذوا هذا القرآن مهجورا» (فرقان : 30)

مطلب دیگر آن که همان گونه که گذشت، در قرآن اشارات علمی فراوانی وجود دارد و این اعجاز علمی قرآن را نشان می دهد. معلوم نیست که منکران این واقعیت چه توجیهی برای بیش از 750 آیه قرآن دارند که اشاره به طبیعت می نماید؛ (57) آن جا که سخن از حرکت خورشید (یس : 38) و یا حرکت کوه ها (نمل : 88) است.

دیدگاه دوم : قبول عناصر مثبت فرهنگ و طرد عناصر منفی

آن چه نزدیک به صواب به نظر می رسد این است که بگوییم : قرآن کریم با عناصر فرهنگ زمان خویش سه گونه برخورد داشته است :

الف - قرآن عناصر مثبت فرهنگی عرب را، که ریشه در ادیان ابراهیمی داشته و بر اساسی صحیح بوده، پذیرفته، آن ها را پیرایش کرده و تکامل بخشیده است. مثال آن در احکام، مساله حج ابراهیمی و لعان است. و از همین قبیل، در عقاید، اعتقاد به جن، سحر و مانند آن می باشد. البته لازم به یادآوری است که عدم اعتقاد برخی از عالمان یا علوم امروزی به ماورای طبیعت (اعم از خدا، جن، فرشتگان و ...) دلیل بطلان این عقاید نمی شود؛ زیرا این مطالب حقایق دینی است که در جای خود و به روش خاص آن ها، مستدل شده است، هرچند که در اصل این ادعا سخن بسیار می توان گفت؛ چرا که علوم «فرا روان شناسی» در جهان امروز به همین مطلب می پردازد و نه تنها آن ها را نفی نکرده، بلکه مورد مطالعه و تحقیق قرار داده است. (58)

همان گونه که صرف احتمال این که در آینده علم، بطلان این مسائل را اثبات می کند و آن ها را از مصادیق تعارض علم و قرآن قرار خواهد داد، نمی تواند دلیل دست برداشتن از عقاید و ظواهر قرآن باشد، به نظر می رسد که ناتوانی برخی در پاسخ گویی به تعارضات ظاهری علم و دین باعث طرح این مباحث می شود، به طوری که برای جلوگیری از اتفاقی که نیفتاده و چیزی که ثابت نشده، حاضرند زودتر تسلیم شوند. و بگویند : قرآن در این مسائل تابع فرهنگ زمانه و زبان مردم بوده است.

ب - قرآن عناصر منفی و خرافات اعراب جاهلی را نمی پذیرد، بلکه با آن ها مقابله می کند و یا نامی از آن ها نمی برد.

قرآن از عصر قبل از نزول قرآن به «الجاهلیة الاولى» (احزاب : 33) تعبیر می کند و می فرماید : «افحكم الجاهلیة یبغون و من احسن من الله حکما» (مائده : 50)؛ آیا حکم جاهلیت را می جویند؟ برای گروهی که اهل یقین اند، حکم چه کسی از حکم خدا بهتر است؟

مثال ها و نمونه ها

مواردی که از اعتقادات و احکام جاهلی و فرهنگ عرب زمان نزول آیات قرآن بوده و قرآن کریم به مقابله با آن ها برخاسته عبارتند از :

1- عبادت اعراب جاهلی : (59) «و ما کان صلوتهم عند البیت الا مکاء و تصدیه فذوقوا العذاب بما کنتم تکفرون» (انفال : 35)؛ دعایشان نزد خانه کعبه جز صفیر کشیدن و دست برهم زدن نیست. پس به کیفر کفری که می ورزیدید، عذاب بچشید.

2- رد قانون ظهار : در دروان جاهلیت، هر کس به زنش می گفت : «ظهرک علی کظهر امی» (پشت تو بر من، هم

چون پشت مادرم است) همسرش بر او حرام می شد. قرآن کریم در این باره فرمود :

«ما جعل ازواجکم اللاتی تظاهرون منهن امهاتکم و ما جعل ادعیاکم ابناءکم» (احزاب : 4); خداوند زنان را که نسبت به ایشان ظاهر می کنید، مادران شما نساخت و پسرخوانده هایتان را پسر شما قرار نداد. (60)

3- رد عقاید جاهلانه در مورد جن یا پسر و دختر قرار دادن برای خدا : قرآن عقاید مشرکانه و جاهلانه عرب را در باره «اجنه» مردود شمرده و فرموده است : «و جعلوا لله شرکاء الجن و خلقهم و خرقوا له بنین و بنات بغیر علم سبحانه و تعالی عما یصفون» (انعام : 100); برای خدا شریکانی از جن قرار دادند و حال آن که جنیان را خدا آفریده است. و برای او بدون هیچ دانشی، پسران و دختران ساختند. منزّه و برتر است از آن چه وصفش می کنند. (61)

4- تخطئه احکام و آداب جاهلی : قرآن کریم بحیره، سائبه، وصیله و حام را رد می نماید (مائده : 103)، قراردادن نصیب برای خدا، از کشت ها و چهارپایان را پندار باطل معرفی می کند (انعام : 136)، (62) از به فحشا کشاندن کنیزان باز می دارد (نور : 33)، رباخواری بویژه به صورت اضعاف مضاعفه را طرد می نماید (آل عمران : 130) و زنده به گور کردن دختران نوزاد را مردود می شمارد. (انعام : 151 / اسراء : 31 / تکویر : 8-9) (63)

5- قرآن عقاید اعراب را در مورد این که فرشتگان دختران خدا هستند، مردود شمرده است. (النجم : 21 - 27)

6- مذمت اخلاقیات پست جاهلی مثل زنده به گور کردن دختران (تکویر : 9).

ج - قرآن از زبان قوم و تشبیهات و لغات آن ها برای تفهیم بهتر مقاصد بلند خود استفاده کرده است. پیامبران الهی علیهم السلام برای آن که بتوانند مطالب بلند و مفاهیم عالی معنوی و عقلانی خویش را برای مردم عوام بیان کنند، به طوری که آنان با توجه به بی سواد بودن و عدم اطلاع از مسائل علمی، متوجه مقصود آن ها شوند، از تشبیهات، استعاره ها، کنایه های رایج و نیز لغات و کلمات معمول در جامعه استفاده می کردند. به عبارت دیگر، با مردم به اندازه عقل آنان سخن می گفتند. قرآن نیز این روش را ادامه می دهد. و این همان چیزی است که تحت عنوان فرهنگ قوم و زمانه از آن یاد می شود.

به عنوان مثال، محاجه حضرت ابراهیم علیه السلام با نمرو و نیز تعبیرات قرآن در مورد دیوانگان و تشبیه میوه زقوم به سرهای شیاطین و قسم ها و نکوهش های لفظی و نیز استفاده از لغات دخیل (لغات غیر عربی که جزو زبان عربی آن عصر شده و معمولاً از آن ها استفاده می گردیده) از این قبیل است.

در این جا، تذکر یک نکته لازم است :

آن که استفاده هر شخص از کنایه ها و تعبیرات و عناوین رایج زبان (که هر گوینده ناگزیر از به کار گیری آن است) به معنای پذیرش لوازم کلامی و علمی آن نیست. برای مثال، لفظ «دیوانه»، که در فارسی رایج است، به معنای پذیرش دیوزدگی افراد مبتلا به جنون نیست. به عبارت دیگر، قرآن یا هر گوینده ای وجه شبه را قبول ندارد، بلکه از این عناوین به عنوان مشیر استفاده می کند. و البته این مطلب بدان معنا نیست که قرآن مطالبی ضد علمی بیان کرده و بر اساس نظریه های علمی زمانه - مثل هیئت بطلمیوسی و طب جالینوسی - سخن گفته است.

جمع بندی و نتیجه گیری

از مجموع مطالب گذشته، به این نتیجه می رسیم که دیدگاه اول دلیلی برای اثبات آن وجود ندارد و مثال ها و نمونه هایی را که ذکر کردند وافی به مطلب نیست و نهایت این دیدگاه انکار مؤدبانه قرآن است یعنی قرآن را از

زندگی علمی انسان کنار بزنیم ولی دیدگاه دوم راه اعتدال می پیماید و صحیح است؛ یعنی، قرآن کریم عناصر فرهنگی مثبت عرب را که ریشه در ادیان ابراهیمی داشته احیا نموده و به رشد و پیرایش آن ها پرداخته است. البته این بدان معنا نیست که قرآن تحت تاثیر قرار گرفته یا مطالبی را از جامعه عرب وام گرفته، بلکه این احیای سنن الهی مثل حج است.

قرآن هم چنین با برخی عناصر فرهنگ جاهلی عرب - که غیر معقول، ناعادلانه و مخالف شریعت بوده - به ستیز برخاسته و آن ها را نفی کرده است.

برخی از کنایه ها، استعاره ها، ضرب المثل ها و لغات رایج را نیز برای تفهیم مقاصد خود به استخدام در آورده است که البته این قسم سوم استخدام فرهنگ برای بیان مقاصد است و بدان معنا نیست که عناصر غلط و لوازم کلامی و خطاهای علمی آن ها را تایید کرده باشد، بلکه از آن ها به صورت عناوین مشیر استفاده کرده است.

پی نوشت ها :

1- در مورد تورات و انجیل و تاثیر فرهنگ و خرافات زمانه در نویسندگان آن ها، سخن بسیار است و به نظر می رسد که غربی ها این مطلب را به صورت مسلم پذیرفته اند. (ر. ک. به : ایان باربور، علم و دین، ترجمه بهاءالدین خرمشاهی، نشر دانشگاهی) البته این در مورد تورات و انجیل با آن همه خرافات و مسائل ضد علمیشان می تواند صادق باشد و شواهدی نیز دارد، اما در مورد قرآن جای تامل بسیار دارد.

2- مقصود فراستخواه، مجله دانشگاه انقلاب، ش 110 (زمستان 1376)، ص 127 به بعد

3- ر. ک. به : علیرضا ذکاوتی قراگزلو، «زبان قرآن»، مجله بینات، ش 5 (بهار 1374)، ص 74 به بعد / بهاءالدین خرمشاهی، «بازتاب فرهنگ زمانه در قرآن کریم»، مجله کیان، سال چهارم (ش 23)، ص 90 / مقصود فراستخواه، «قرآن، آراء و انتظارات گوناگون»، مجله دانشگاه انقلاب، ش 110، ص 127 به بعد. البته در این میان، آقای خرمشاهی با احتیاط بیش تری سخن گفته و سعی کرده است بگوید منظور بدی نداشته و هدف او دفاع از قرآن بوده است!

4و5- ر. ک. به : مجله بینات، ش 5 (بهار 74)، ص 91

6- همان، ص 92-93 / مجله دانشگاه انقلاب، ش 110، ص 141

7 و 8 و 9 و 10- مجله بینات، ش 5 (بهار 1374)، همان، ص 77 و 94 / مجله دانشگاه انقلاب، ش 110، ص 141-142

11- آرتور جفری، واژه های دخیل در قرآن مجید، ترجمه فریدون بدره ای

12- بهاءالدین خرمشاهی، قرآن پژوهی، «کلمات فارسی در قرآن کریم»

13 و 14- مجله بینات، ش 5، ص 76 و 95

15- مجله دانشگاه انقلاب، ش 110، ص 132

16- ر. ک. به : مجله کیان، ش 23 (سال چهارم) / مجله بینات، ش 5، ص 77

17- مجله بینات، ش 5، ص 76 و 95-97

18- ؟

19 و 20 و 21- پیشین، ش 5، ص 76 و 95-97

- 22 و 23 و 24 و 25 و 26- مجله دانشگاه انقلاب، ش 110، ص 133، 135، 137، 141 و 142
- 27- بینات، ش 5، ص 95 و 97
- 28- ر. ک. به : مجله کیان، ش 23 (سال چهارم) / مجله بینات، ش 5، ص 77
- 29- ر. ک. به : دانشگاه انقلاب، ش 110، ص 136 به بعد
- 30- ر. ک. به : ابن فارس، معجم مقاییس اللغة، چاپ مصر، ماده «ذکر» / حسن مصطفوی، التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، ج 3، ص 296-297، ماده «ذکر».
- 31- فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان، ج 4، ص 39
- 32- سیدمحمدحسین طباطبائی، المیزان، ج 14، ص 277
- 33- عبدالحسین طیب، اطیب البیان، ج 9، ص 142
- 34 و 35- ناصر مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، ج 13، ص 360
- 36- ر. ک. به : ابن فارس، پیشین، ماده «لسن» و حسن مصطفوی، پیشین، ج 10، ص 191.
- 37- ر. ک. به : ناصر مکارم شیرازی و دیگران، پیشین، ج 10، ص 266 / عبدالحسین طیب، پیشین، ج 7، ص 359
- 38- فضل بن حسن طبرسی، پیشین، ذیل آیه 4 سوره ابراهیم
- 39- سیدمحمدحسین طباطبائی، ج 12، ص 12
- 40- ر. ک. به : هاشم بحرانی، نور الثقلین، ج 2، ص 525
- 41- ر. ک. به : علی اکبر دهخدا، لغت نامه دهخدا / محمد معین، فرهنگ معین، ماده «فرهنگ».
- 42- محمدجواد باهنر، فرهنگ انقلاب اسلامی، تهران، دفتر نشر و فرهنگ اسلامی، 1371، ص 104
- 43- صحیفه نور، ج 15، ص 160
- 44- حسن علی اکبری، تهاجم فرهنگی از دیدگاه آیات و روایات و فقه، تهران، سازمان تحقیقات و خودکفایی بسیج، 1375، ص 18
- 45- ر. ک. به : محمدبن جریر طبری، تاریخ طبری، ج 2، ص 62-67 / ابن هشام، سیره، ج 1، ص 6-295 / جعفر سبحانی، فروغ ابدیت، ج 1، ص 4-233
- 46- ر. ک. به : محمدباقر محقق، نمونه بینات در شان نزول آیات، تهران، انتشارات اسلامی، 1359. شاید این که نویسندگان تعداد دوپست آیه را ذکر کرده اند سهو قلم باشد و یا این که فرصت نکرده اند به منابعی که خودشان در مقاله ارائه داده اند، مراجعه کنند.
- 47- برای اطلاع بیش تر ر. ک. به : سیوطی، الاتقان، و محمدهادی معرفت، التمهید.
- 48- ر. ک. به : ناصر مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، آیه 65 صافات
- 49 و 50- ر. ک. به : نگارنده، درآمدی بر تفسیر علمی قرآن، قم، اسوه، 1375 / محمدتقی مصباح، معارف قرآن
- 51- ر. ک. به : ناصر مکارم شیرازی و دیگران، پیشین، ج 1، ص 7-165 / سید محمدحسین طباطبائی، المیزان، بیروت، ج 16، ص 274، و ج 19، ص 327.
- 52- ر. ک. به : ملاصدرا، اسفار، ج 8 / ناصر مکارم شیرازی، پیام قرآن / جعفر سبحانی، منشور جاوید.
- 53- علی اکبر قریشی، قاموس قرآن، ج 4، ص 33 / احمد اهتمام، فلسفه احکام، اصفهان، چاپخانه اسلام، ص 216-217

- 54- ر.ک. به : حسن مصطفوی، التحقيق فی کلمات القرآن کریم، ج 8، ص 284.
- 55- ر.ک. به : اثر منتشر شده از کنگره زمان و مکان، ج دوم، نگارنده، مقاله «دیدگاه ها درباره تاثیر عنصر زمان و مکان در اجتهاد».
- 56- البته مساله «رجم» (سنگسار کردن زن و مرد زناکار محصن) در روایات شیعه آمده است (ر.ک. به : شیخ خر عاملی، وسائل الشیعه، ابواب حد الزنا، باب اول، ج 1 به بعد) و فقهای شیعه هم بر طبق آن فتوی داده اند. (ر.ک. به : امام خمینی، تحریر الوسیله، ج 2، ص 463) ولی از عمر نقل شده است که آیه رجم در قرآن بوده است. علمای شیعه این مطلب را نمی پذیرند؛ چون مستلزم تحریف قرآن است. (ر.ک. به : آیه الله فاضل لنکرانی، تفصیل الشریعة فی شرح تحریر الوسیله، قم، المطبقة العلمية، کتاب الحدود، ص 9-128.
- 57- ر.ک. به : مهدی گلشنی، قرآن و علوم طبیعت، تهران، نشر مطهر، 1375
- 58- ر.ک. به : استاد ملکیان، مسائل جدید کلام
- 59 و 60 و 61 و 62- مصطفی حسینی طباطبائی، «زبان قوم، نه فرهنگ ایشان»، مجله بینات، ش 6 (تابستان 74)، ص 125-126
- 63- مجله بینات، ش 5، ص 94